

رسول پویان

انارستان یلدا

ندارد هیچ پانی تو گویی شام یلدا
نتابد پرتو مهری مگر در صبح فردا
بگرد شمع هجران سوختم پروانه سا لیکن
نشد روشن چراغ کلبه غمگین و تنه‌ایم
لب خندان شرار قلب خونین را کند پنهان
انارستان یلدا جلوه‌ی از درد پیدا
اگر در آتش کین آشیانم سوخت از بنیاد
نداد هرگز غربت در دل خود باز ماوایم
به گرمی دل سپردم بر امید نرم الطافی
ولی گردون بسرکوبید هر دم سنگ خارایم
به باغ عشق کاریدم اگرچه سنبل و ریحان
ولی نشتر به چشم دل رساند خار صحرایم
بزخم دل مزین فلفل که درد انتظارم کشت
مزن تیغ جدایی در دل صبر و مدارایم
نیایی گوهر تابنده هرگز در بر ساحل
به خاکستان نبینی موج های مست دریایم
بخود پیچیده ام چون موی در آتش ز تنهایی
نداد هرگز کسی در قعر شب آب گوارایم
نشد اسرار تار خلقت من عاقبت معلوم
نخیزد جز سکوت جیغ از تار معمایم
خط پرشور شیدایی ننگد در کتاب عقل
به رنگستان ماشینی نیایی اصل معنایم

فقیر عشق با کاهی فروشد پادشاهی را
به گوش دل مخوان افسانه متروک دارایم
به راه عشق جانبازی و سردادن بود لازم
زهی گر عشق سوزانی کشد بر دار بالایم
مراد عشق از پیوند دل ها می شود حاصل
نچیدم میوه و صلی ز شاخ سرو رعنایم

1393/9/30